

تدبر در حدیث و سیره معصومین (علیهم السلام) - استاد ضرابی

بسم الله الرحمن الرحيم وصلى الله على محمد وآله الطاهرين

چهارم محرم ۱۴۴۳ مطابق با ۱۴۰۰/۵/۲۲

حرّ، عون، محمد، سه تن از شهیدان سربلند کربلا (رضوان الله تعالى عليهم)

ایام سوگواری و عزای حسینی را به پیشگاه پیامبر اسلام و اهل بیت طاهرینش به ویژه به آقا و سرورمان ولی عصر و حجت حق امام زمان (علیهم السلام) که صاحب عزا هستند و همه دوستداران و ارادتمندان به مکتب رسالت و ولایت تعزیت و تسلیت عرض می‌کنم. شب چهارم عزاداری محرم به نام سه تن از شهیدان سربلند کربلا، یعنی جناب حرّ بن یزید ریاحی و دو فرزند حضرت زینب عون بن عبدالله و محمد بن عبدالله (رضوان الله تعالى عليهم) نامگذاری شده است

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ تَرَكَ الطُّغْيَانَ، وَ اطَّاعَ الْوَاحِدَ الدِّيَانَ، وَ دَخَلَ فِي طَاعِهِ الرَّحْمَنُ، وَ فَدَى بِرُوحِهِ لِلْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ الْغَرِيبِ الْعَطْشَانَ وَ رَحِمَهُ اللهُ وَ بَرَكَاتُهُ. السَّلَامُ عَلَى عَوْنِ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ جَعْفَرِ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَّةِ حَلِيفِ الْإِيمَانِ وَ مُنَازِلِ الْأَقْرَانِ النَّاصِحِ لِلرَّحْمَنِ التَّالِيِ لِلْمُتَّانِي وَ الْقُرْآنِ. السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ بْنِ جَعْفَرٍ، الشَّاهِدِ مَكَانَ أَبِيهِ وَ التَّالِيِ لِأَخِيهِ وَ وَاقِيهِ بِبَدَنِهِ، وَ رَحِمَهُ اللهُ وَ بَرَكَاتُهُ

آزاد مردی از عرب سر در گریبان می رسد

نزد حسین فاطمه حرّ پشیمان می رسد

غمگین دل و خونین بصر، خسته ز هر جرم و خطا

با سوزِ حال و نغمه مولا حسین جان می رسد

خزان شد گلشن آمال زینب

الهی کن نظر بر حال زینب

به میدان می رود اطفال زینب

برای دین حق عون و محمد

در روز عاشورا امام حسین (علیه السلام) فریاد برآورد: «اما مِنْ مُغِيثٍ يَغِيثُنَا لَوْجَهُ اللهُ تَعَالَى؟ اما مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللهِ - آیا فریادرسی هست که به فریاد ما رسد و از خدا جزای خیر بطلبد؟ و آیا کسی هست که شرّ این قوم را از حرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) باز دارد؟» حرّ با شنیدن فریاد امام (علیه السلام)، قلبش مضطرب و اشک از چشمانش جاری شد. وی در حالی که اندامش به لرزه افتاده بود اندک اندک به خیام امام حسین (علیه السلام) نزدیک شد و به یکی از نزدیکانش چنین گفت: «سوگند به خدا خودم را در میان دوزخ و بهشت می بینم و من بهشت را بر می‌گزینم، هر چند که مرا پاره پاره کنند و بسوزانند.» آن‌گاه اسب تاخت تا خدمت امام (علیه السلام) رسید.

موضوع تدبر:

آیا میزان در سعادت و شقاوت، بهشت و جهنم، همان پاسخ‌گویی به کمک‌خواهی سیدالشهداء یعنی فریادرسی از مظلومان برای خدا و دفاع از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است؟ (اما مِنْ مُغِيثٍ يَغِيثُنَا لَوْجِهَ اللَّهِ تَعَالَى؟ اما مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ)، یا نه این میزان تنها برای حاضرین در کربلا بوده است؟ آیا می‌توان گفت شرط نجات همه ابناء بشر و نجات ما هم بسته به پاسخی است که به پرسش امام حسین(ع) می‌دهیم؟ و آیا می‌توان گفت جوهره سؤال نکیر و منکر در قبر که از همه می‌پرسند با سؤال فرزند زهرا (سلام الله علیها) یکی است؟ در این صورت پاسخی که عمل ما آن را تأیید کند، چیست؟

پاسخ:

در جدال میان حق و باطل، اجمال پاسخی که همه، آن را به خوبی می‌دانیم، خدا خواهی و دفاع از حق است که پیام همه سفرا و انبیاء الهی بوده است، اگر چه به هزاران گونه تغییر شکل پیدا کند و از مراتب شدت و ضعف، آشکار و پنهان، خود را در هر دوره و زمانی به گونه‌ای بنماید؛ زیرا این زبان مشترکی است که همه به اقتضای فطرت آن را به خوبی می‌فهمند و پاسخ به آن هم قابل طفره رفتن نیست.

آری ممکن است ما خود را بدور از همه دغدغه‌ها در شهر و دیاری مشغول به روزمرگی‌های خود کنیم و از اخبار گوشه و کنار جهان و حتی شهر و دیار و محل و همسایه‌های خود، بی‌اطلاع نگه داریم؛ اما واقعیت این است که خداوند چیزی در دنیا نیافریده است که در آن حق و باطل و صلاح و فساد نباشد. حرّ در ماجرای کربلا نماد و الگوی زیبایی بازگشت به سوی خدا و غلبه بر همه تعلقات است. او قبل از آن به خود می‌گفت که مأمور است و معذور! اما وقتی در مقابل سالار شهیدان قرار گرفت، تواضعی از خود نشان داد که سبب رهایی او شد.

حر با بصیرتی که از سخنان امام بدست آورد، حق را بر باطل ترجیح داد و خاضعانه در برابر حقیقتی که در چهره امام و یارانش دید سر فرود آورد. حقیقتاً ماجرای حرّ، یکی از جذاب‌ترین الگوهای بازگشت بسوی خدا برای خطاکاران است. بویژه که در موضع قدرت بود و به عنوان یکی از فرماندهان نامی عرب، همراه با هزار نیروی جنگی، اسباب هر گونه ستمگری و طغیان برایش فراهم بود، بنابراین کرنش و خضوع او ابداً بخاطر ضعف و ناتوانی نبود.

او که برای مقابله با امام حسین (علیه‌السلام) و بستن راه آن حضرت به میدان آمده بود؛ در حالی که دست بر سر نهاده بود و می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِلَيْكَ انْبَتُ قُتُبٌ عَلَى فَقْدِ ارْعَبْتُ قُلُوبَ أَوْلِيَايَكَ وَأَوْلَادِ بِنْتِ نَبِيِّكَ - بارخدایا به سوی تو بازگشته‌ام، توبه مرا بپذیر که من رعب و وحشت در دل دوستان تو و فرزندان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) افکندم.» (قمی، شیخ عباس، نفس المهموم، ج ۱، ص ۲۳۰) خطاب به سیدالشهداء عرضه داشت:

«جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ. أَنَا صَاحِبُكَ الَّذِي حَبَسْتُكَ عَنِ الرُّجُوعِ وَ سَايَرْتُكَ فِي الطَّرِيقِ ... فَأَنَّى تَأْتِبُ إِلَى اللَّهِ مِمَّا صَنَعْتُ، فَتَرَى لِي مِنْ ذَلِكَ تَوْبَةً؟ - ای فرزند رسول خدا فدایت شوم، من همان هستم که تو را از بازگشت به وطنت جلوگیری کردم و در راه، همه جا قدم به قدم با تو آمدم و مواظب بودم که مبدا از راه منحرف شوی و تو را در این مکان وحشتناک فرود آوردم و خیال نمی‌کردم آنان سخن تو را رد کنند و با تو تا این اندازه کینه ورزند. به خدا سوگند اگر می‌دانستم آن‌ها با تو آن می‌کنند که الان

می‌بینم، هرگز با تو چنان رفتاری نمی‌کردم، اما اینک از آنچه کرده‌ام به سوی خداوند توبه می‌کنم. آیا خداوند توبه مرا می‌پذیرد؟» امام برایش استغفار کرد و فرمود که تو در دنیا و آخرت آزادمرد هستی. (انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۹)

سخنان حرّ از وقتی به امام پیوست رنگ ولایت به خود گرفت و صداقت و پشیمانی و همتش در جبران خطایا، شعاعی از نور هدایت امام شد برای همه کسانی که هنوز در جدال میان حق و باطل، دل دل می‌زنند و نمی‌دانند چه کنند. اگر خوب نگاه کنیم و منصف باشیم شاید خود را از جمله همین کسان بیابیم که هنوز پاسخ درستی به دعوت امامشان نداده‌اند و امام از میان یارانش حرّ را به ما نشان می‌دهد و می‌گوید: آزاده باشید، همت کنید، برگردید.

حرّ از امام حسین (علیه‌السلام) اجازه گرفت و وارد میدان کارزار شد و بعد از رشادت‌های بی‌نظیر، پیکر مجروح و خون‌آلودش به زمین افتاد. او را در حالی که هنوز جان در بدن داشت در جلوی خیمه‌ای که کشتگان را در آنجا جمع می‌کردند گذاشتند. (مقتل الحسین (علیه‌السلام)، ج ۲، ص ۱۳-۱۴) امام فرمود: «این کشتگان مانند پیغمبران و فرزندان پیغمبران هستند.» سپس در کنارش حاضر شد و دست به صورتش کشید و جسد نیمه جانش را نوازش داد و در آن حال فرمود:

«أنت كما سَمَّكَ أُمُّكَ الْحُرَّ، حُرٌّ فِي الدُّنْيَا وَ سَعِيدٌ فِي الْآخِرَةِ - تو همان‌گونه که مادرت نامت را حرّ گذاشته، «حرّ» و آزاده‌ای. تو آزادمرد در دنیا و سعادت‌مند در جهان آخرت هستی.» سپس امام دستمال مبارک خود را بیرون آورده و زخم سر حرّ را بست (ابن طاووس، علی بن موسی، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۶۰)

حر رفت .. همه صحابه رفتن .. از بنی هاشم علی اکبر رفت .. قاسم رفت .. شب چهارم محرم به دو فرزند حضرت زینب نیز منتسب است که پروریده بوستان آل پیامبر (علیهم السلام) والگوی صحیح تربیت دینی هستند که سرنوشت آنها طور دیگری رقم خورده است؛ ایمان به آخرت و عشق به ولایت که با گوشت و خونشان آمیخته است، از سخنانشان آشکار است؛ زینب کبری (سلام‌الله‌علیها)، دو فرزند خود را مهبای نبرد کرد و به آنها تعلیم داد که اگر با امتناع آن حضرت مواجه شدید، کما اینکه آن مظلوم، حتی غلام سیاه را از قتال بر حذر می‌داشت، دائی خود را به مادرش فاطمه (سلام‌الله‌علیها) قسم دهید تا اجازه میدان رفتن بگیری. در آخر هم بی بی زینب خودش واسطه شد و فرمود که من وقتی داشتم می‌اومدم خود عبدالله گفت: زینب! این دوتا بچه ها باهات میان، هر جا تو تنگنا قرار گرفتی، کار به جنگ کشید، یادت باشه من نیستم، دوتا بچه ها را اول بفرست، اینها را فدای بچه های حسین کن.... امام راضی شد و فرمود: چشم خواهرم محمد به میدان آمد رجز خواند:

«اشْكُو إِلَى اللَّهِ مِنَ الْعُدْوَانِ فِعَالٌ قَوْمٍ فِي الرَّدَى عِمِيَانِ

به خدا شکایت می‌کنم از کردار گروهی که کورکورانه به سوی هلاکت می‌روند؛

«قَدْ بَدَّلُوا مَعَالِمَ الْقُرْآنِ وَ مُحَكِّمِ التَّنْزِيلِ وَ التَّبْيَانِ»

همان‌ها که نشانه‌های قرآن را دگرگون و بیان محکم تنزیل را تغییر داده‌اند؛ و کفر و طغیان و سرکشی را آشکار ساختند. (مناقب آل ابی‌طالب (ع)، ج ۳، ص ۲۵۴)

عون بعد از شهادت برادرش محمد، رجز خواند:

«إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ جَعْفَرٍ شَهِيدٌ صِدْقٍ فِي الْجَنَانِ أَزْهَرِ»

اگر مرا نمی‌شناسید، من پسر جعفر طیار هستم که از روی صدق شهید شد و در بهشت نورانی است؛

«يَطِيرُ فِيهَا بِجَنَاحِ اخْضَرِ كَفَى بِهَذَا شَرَفًا فِي الْمَحْشَرِ»

با بال سبز در بهشت پرواز می‌کند و همین شرافت مرا، در محشر کافی است. (ذخیره الدارین ، ص ۲۹۰)

روضة:

بعد از نبردی حماسی وقتی این دو آقازاده به زمین افتادند و شهید شدند، ابی عبد الله وسط میدان، هر دو را بغل گرفت، به خیمه آورد. همه ی زن ها از خیمه ها بیرون اومدن، یکی میگه: محمد، یکی میگه: عون! به سر و صورت میزدن، و ،رفتن سراغ زینب دیدن گوشه ی خیمه نشسته، خانوم عزیزات رو آوردن، اینجا نشستی،فرمود: بیرون نمیام، شاید حسین منو ببینه خجالت بکشه!

نذار بی کسی تو ببینم حسین	نخواه بی تفاوت بشینم حسین
دید زینب چو برادر تنهاست	بهر یاری برادر برخاست
دو جگر گوشه خود را طلبید	به موی هر دو پسر شانه کشید
روی بر حجت داور آورد	هر دو را نزد برادر آورد
از تو سر در ره حق باختن است	سهم من سوختن و ساختن است
دو جگر گوشه من منتظرند	خبر از ما سوی مادر ببرند
ای برادر تو دواي دردم	با چه رویی به حرم برگردم

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ